برای حافظ

نیکوهمت، احمد

باستی کشته می‏شود.شاه شیخ ابو اسحاق‏ اینجو،به خون‏خواهی برادر 20 روز در شیراز با او جنگید و سرانجام امیر یاغی باستی‏ شکست خورد و فرار کرد.

1374-امیر مبارز الدین شیراز را محاصره می‏کند.ناصر الدین کلو عمر به شاه‏ شیخ ابو اسحاق خیانت می‏کند و دروازه‏ی‏ بیضا(بعدها دروازه‏ی باغ شاه)را می‏گشاید و امیر مبارز الدین وارد شیراز می‏شود و شاه‏ شیخ ابو اسحاق فرار می‏کند.

1376-مردم شیراز از شاه شیخ‏ ابو اسحاق حمایت می‏کنند و دروازه‏ی‏ کازرون را به روی این پادشاه باز می‏کنند و شاه شیخ ابو اسحاق وارد شهر شیراز می‏شود.

1379-سرانجام با پیروزی امیر مبارز الدین،شیخ ابو اسحاق در اصفهان‏ دستگیر می‏شود،به شیراز آورده می‏شود و امیر مبارز الدین به قصاص امیر حاجی،شیخ‏ ابو اسحاق را به دست فرزندان امیر حاجی‏ می‏دهد.فرزند بزرگ امیر حاجی از کشتن‏ این پادشاه چشم می‏پوشد،اما فرزند کوچک‏ترش شیخ ابو اسحاق را به قصاص‏ پدر می‏کشد.واقعه‏یی که پشت تمامی مردم‏ شیراز را می‏لرزاند.

1386-در دوره‏ی آل مظفر،بین دو برادر،شاه محمود و شاه شجاع منازعه رخ‏ می‏دهد و شاه محمود 11 ماه شیراز را محاصره می‏کند تا سرانجام این دو برادر مصالحه می‏کنند.

1388-شاه محمود در شیراز مستقر بوده و بار دیگر بین دو برادر جدال به میان‏ می‏آید و شاه شجاع شیراز را محاصره‏ می‏کند.سرانجام مردم شیراز پیغام حمایت‏ بر شاه شجاع می‏فرستند و شاه محمود با شنیدن این موضوع فرار می‏کند.

1406-مرگ شاه شجاع در 53 سالگی‏ رخ می‏دهد در حالی که 25 سال از عمرش را پادشاهی کرد.

1409-تسخیر شیراز توسط امیر تیمور گورکانی و ورود او به شهر شیراز.

1410-به پادشاهی رسیدن شاه منصور از آل مظفر.این پادشاه را حافظ نیز ستوده است.

1416-ورود مجدد امیر تیمور و جنگ‏ وی با شاه منصور در روستای گویم و کشته شدن شاه منصور و نیز قتل عام تمام‏ آل مظفر توسط امیر تیمور.

مخلص کلام

تاریخ تولد حافظ،این کلام‏پرداز بزرگ، گرچه نامشخص است و نظریه‏های‏ بی‏شماری در این‏باره ابراز شده است؛اما اگر حدود سال 1331 بدانیم،اوج شکوفایی‏ رفاه جامعه در دوره‏ی شاه شیخ ابو اسحاق‏ است که از سال 1364 به مدت 15 سال‏ پادشاهی می‏کند و می‏توان گفت که حافظ در تمام طول عمرش بیش‏ترین لذت را در این دوره برده است،البته در دوره‏ی‏ شاه شجاع از سال 1381 به مدت 25 سال و در دوره‏ی شاه منصور از سال 1410 به مدت‏ شش سال نیز به ترتیب حافظ در رفاه نسبی‏ به‏سر می‏برده.اما هیچ‏گاه این شرایط به‏ دوره‏ی شاه شیخ ابو اسحاق نمی‏رسد. ضمن آن که از سال 1379 تا سال 1386 به‏ مدت هفت سال بدترین دوره‏ی زندگی‏اش‏ بوده؛چون در این دوره پادشاهی تندخو، بداخلاق،زاهد ریایی و متشرع بر شیراز و فارس حکومت می‏کند که نامش امیر مبارز الدین است.اما مردم شیراز او را پادشاه‏ محتسب نام نهادند و هر روز عمر حافظ در دوره‏ی این پادشاه به اندازه‏ی هزار سال‏ درازا دارد و«هر نیم نفسی بسیار است».3

پی‏نوشت‏ها

(1)-به همین دلیل تاریخ‏ها به میلادی آمده است که‏ خوانندگان گرامی می‏توانند با کم‏کردن عدد 621 از آن‏ها،تاریخ را تبدیل به هجری قمری نمایند.

(2)- حاجی قوام الدین محمد وزیر معروف به صاحب عیار، متوفی 1426 می‏باشد که حافظ از او یاد کرده و شعر در درگذشتش سروده است.

(3)-این را حالا اضافه کنم در سال تحصیلی 1328-1327 در کلاس ششم ابتدایی‏ برای درس جغرافیا معلمی داشتیم که بسیار ظالم بود، از دانش‏آموز گذشته،مستخدمان مدرسه را می‏زد.سر کلاس هر اشتباه در این درس پنج ضربه چوب سخت‏ و محکم بود.آن وقت‏ها کسی هم ساعت نداشت،ما دانش‏آموزان با شمارش نفس‏هایمان که خوانده بودیم، 16 نفس یک دقیقه می‏شود برای زنگ راحت‏ لحظه‏شماری می‏کردیم.سال بعد معلم ورزش شد و در طول یک ساعت ورزش بدون یک لحظه استراحت‏ همه را می‏دوانید و مردن دو سه دانش‏آموز دبیرستان‏ از دویدن نتیجه‏ی رفتار وی بود.آیا او مبارز الدین‏ دیگری در مقیاس بسیار کوچک نبوده است.

برای حافظ

احمد نیکوهمت‏ رییس انجمن سخنوران‏ (ناشر یادنامه‏ی استاد سید علینقی امین)

ظهور کرد به شیراز آن‏چنان حافظ که ساخت موطن خود را چو گلستان حافظ ظفر نمون به سپاه غزل به شیر زمان‏ به زعم اهل ادب بود بی‏گمان حافظ ظریف طبع لطیفش چو باغ خرّم بود نمونه بود چنین بین همگنان حافظ ظهیر هم به طربخانه‏ی رفیع سخن‏ دهد گواه که گنجی‏ست بیکران حافظ ظلامه برد ز اقبال خود به بام فلک‏ از آن‏که بود بسی رند و نکته‏دان حافظ ظرائف غزلی را نمود با دل و جان‏ به لطف طبع دل‏انگیز خود،بیان حافظ ظلام فکرت تاریک را ز هم بشکافت‏ فزود جلوه چو از شعر جاودان حافظ ظلوم بود و جهول آدمی به منطق دین‏ به پایمردی خود گشت جان‏فشان حافظ ظهور معرفت اندر ضمیر پاک نگر مراست زین سخن نغز ترجمان حافظ ظلیم گرچه بسا رنج را تحمل کرد شدش به مهر خداوند مهربان حافظ ظنین به کار حریفان مشو به حافظ الغیب‏ چنان که بود بدین شیوه رازدان حافظ ظلیل باش به مانند شاخه‏ی پربار که بود در چمن شعر سایبان حافظ ظروف شعر و سخن عاجز است از تقدیر از آن‏چه کرد به فرهنگ ارمغان حافظ ظرافت غزل ناب را کرانه مجوی‏ که شد به لطف بیان بحر بیکران حافظ ظهور داد جمال جمیل عرفان را سخن سرود ز توحید هر زمان حافظ ظواهر بشری را رها کند عارف‏ چنان که راز درون را کند بیان حافظ ظفر ز همت نیکو پدید می‏آید چنان که بود مرا هم‏دل و زبان حافظ